

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	مدخل
۳	پیشگفتار
۹	فصل اول: جنگهای صلیبی
۲۳	فصل دوم: آغاز مطالعات اسلامی در غرب
۲۹	فصل سوم: نخستین گامها در آموزش زبان عربی
۴۰	فصل چهارم: آغاز نخستین مرحله در مطالعات اسلامی: ترجمه
۶۴	فصل پنجم: نخستین ترجمه قرآن مجید به زبان لاتینی
۷۹	فصل ششم: اختراع چاپ حروفی و آغاز چاپ آثار اسلامی در غرب
۹۲	فصل هفتم: نهضت اصلاح دین و رنسانس، و آثار آن بر مطالعات اسلامی در غرب
۱۰۳	فصل هشتم: تکوین مطالعات اسلامی در انگلیس و رواج زبان انگلیسی به جای لاتین
۱۲۲	فصل نهم: عصر روشنگری و انقلاب صنعتی
۱۳۵	فصل دهم: استعمار و بسط سلطه انگلیس در جهان اسلام
۱۶۳	فصل یازدهم: قرن بیستم و اسلام شناسی به معنی الاخص
۱۷۵	منابع

ارغنون ساز فلک رهزن اهل هنر است
چون از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم؟

... کوتاه اما پرثمر زیست؛ آموخت، اندیشید و نوشت و معنی حیات را جز این ندانست؛
و چه شایسته به گوهر جاودانگی دست یافت؛ و پایدگی او را تنها همین سبب نیست؛
که جانی آراسته و موزون داشت و مصاحبتی دلپذیر؛ خویش را همواره فروتر از
پیرامونیان می‌انگاشت و آدمیان را از هر گروه و مرتبت ارج می‌نهاد و سالکان نوپای را با
شوقی فراوان راه می‌نمود و از شکوفایی نورسیدگان می‌شکفت.

حسرت سنگین غروب او را مجال تقریر نیست، اما اینقدر هست که اگر آفتاب
وجود زنده یاد اسعدی فروغ از این اثر بر نمی‌گرفت، بسا که صورتی زیباتر و کمالی
افزونتر می‌یافت؛ و دریغمان آمد که رایحهٔ برجای مانده از کلام او و طریقت ممتاز او در
نگاشتن را دستخوش دگرگونی کنیم؛ زینهارداری را که هم از او فرا گرفتیم در تدارک
مکتوبش به کار بستیم.

و ختام مسک، یاد و سپاسی است از بازماندگان ارجمند او که در فراهم آیی و طبع
این اثر کریمانه ما را یاری رساندند.

گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی

شش

مدخل

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد
(حافظ)

نوشته حاضر حاصل اهمتمامی تدارکاتی به تحقیق در زمینه‌ای است که به رغم اهمیّت آن، تعداد تألیفات جدی و محققانه در آن در زبان فارسی بسیار اندک است. «مطالعات اسلامی در غرب» که گاهی توسعاً از آن به «استشراق» یا «شرق‌شناسی» تعبیر می‌شده است، نزد بسیاری از مسلمانان، بویژه در ایران، عموماً طینی منفی و گاه منفور داشته است. این جریان، یعنی «مطالعات اسلامی در غرب»، تکویناً ضد اسلامی بوده و خاستگاهی اسلام‌ستیزانه داشته، زیرا به نحوی کاملاً بارز و علنی امتداد دیگرگونه جنگهای صلیبی بوده و در دوران پس از رنسانس نیز به انواع شوائب ضد دینی یا ضد اسلامی دیگر همچون رویکرد اومانستی به دین یا رهیافتی استعماری به مطالعات اسلامی و کلاً شرقی و نظایر آن، آلوده شده بوده است. با این حال، کل کارنامه این جریان طولانی و چندصدساله مطالعاتی، که در تکوین روشنفکری ضد دینی یا غیر دینی در جهان اسلام نیز بی‌تأثیر نبوده، به همین گونه جهات منفی محدود نبوده است. شدت عناد و اسلام‌ستیزی برخی از اهتمام‌کنندگان به مطالعات اسلامی در غرب، از این سو نیز تلقی و واکنشی آشتی‌ناپذیر را در میان بسیاری از مسلمانان برانگیخته است؛ ولی برای آنکه «شنّان قومی» ما را به تلقیهای تعصب‌آمیز و خطا‌انگیز از کل این جریان واندارد، مساعی محققانه‌ای لازم بوده است که فارغ از حب و بغضها و پیشداوریها و یا درج علایق ایمانی، سیمایی از تاریخ و تحول چندصدساله این جریان ترسیم کند و شناخت واقعی‌تری از آن را ممکن سازد و نشان دهد که این جریان به رغم آنچه در ظاهر یا در انظار بسیاری از مسلمانان می‌نموده، جریانی متحد و منسجم و یکپارچه نبوده و تنها در

نگرش تاریخی به صورت «یک» جریان مطالعاتی نمودار می شده است. در این تحقیق تدارکاتی و کمابیش شتابان که به عنوان گام نخست، صرفاً شامل بررسی تاریخ و تطور مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان تا سال ۱۹۶۵ می شود، به بیش از دویست اثر فارسی، عربی و انگلیسی مراجعه شده است. بدیهی است که عنایت به چنین تحقیقی درباره کل غرب مجالی بمراتب بیش از این و بضاعتی بمراتب فراتر از بنیه علمی نگارنده می طلبد که امید است با توجه به ضرورت و اهمیت چنین تحقیقاتی، لبیک گویانی در میان محققان برجسته این مرز و بوم بیابد. این بنده در تدارک این تحقیق وجیز و مقدماتی به برخورداری از لطف و راهنمایی و مشاورت استادان گرانقدرم جناب آقای دکتر فتح الله مجتبابی و جناب آقای دکتر هادی عالم زاده مباهی بوده ام و با آنکه می دانم حق این برخورداری را چنانکه می بایست ادا نکرده ام، امیدوارم توفیق دوام مراتب و موهبت شاگردی و مآلاً ادامه این تحقیق در سایه اهدای این اساتید گرانقدر و اقتدای به ایشان و نیز سایر اساتید ارجمندی را که از موهبت درک محضرشان برخوردار بوده ام، بیابم. بسی مایه شکر و تشکر اینجانب است که نظر خطاپوش این استادان ارجمند، با وجود دقت نظر عالمانه و بی محابایی که نزد ایشان معهود است، تقدیم حاصل این تحقیق را به صورت نوشته حاضر ممکن ساخته است. همچنان از خداوند توفیق ادب می جویم و امیدوارم استطاعت ادامه این تحقیق را به نحوی که شایسته و بایسته است، بیابم.

و ما توفیقی الا بالله

مرتضی اسعدی

پیشگفتار

این قصه عجب شنو از بخت واژگون

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

(حافظ)

شأن اصلی و حیثیت اولیهٔ ادیان، دعوی حقانیت و نجاتبخشی است، اما بویژه نزد عامهٔ پیروان هر یک از ادیان سلف، این حقانیت «مطلقاً» از آن دین ایشان، و نجاتبخشی «انحصاراً» در گرو گرویدن به آن است؛ به عبارت دیگر عملاً عامهٔ پیروان هر دینی، همچون پیروان ایدئولوژیهای جدید، «فقط» دین خود را حقانی و نجاتبخش می‌دانند. این امر هر اندازه هم که ناموجه و غیر برهانی باشد، عملاً از لوازم ناگزیر «ایمان» داشتن به هر دینی است و در نهایت با «تعصب» دینی ملازمهٔ تام دارد. نمی‌توان تصور کرد که نزد کسی که به تعالیم و احکام و شعائر یک دین خاص «مؤمن» و عامل است، همهٔ ادیان علی‌السویه و به یک میزان «حقانی» باشند، آنچنان که گویی فاصله و نسبت همهٔ ادیان با حقیقت غایی‌ای که قول و ایمان به آن جوهرهٔ اصلی قریب به اتفاق ادیان را تشکیل می‌دهد، همچون نقاط مختلف روی محیط یک دایره با مرکز آن، یکسان است. این نحوه تلقی و سلوک دینی ولو آنکه (بویژه از نظر عرفانی‌تر) مطلوبترین وجه تلقی از دین (به عنوان «طریق الی الله») و مدارای دینی باشد، عملاً موجود نیست. این نکته یا واقعیت از نظر روانشناسی دینی و فلسفهٔ دین حائز کمال اهمیت است، اما جای توضیح و بحث از علل و عوامل و دلایل بایستگی یا نبایستگی، و نیز رد و اثبات ضرورت یا اجتناب‌پذیری آن، اینجا نیست. این قدر هست که اختلافهای موجود در تعالیم و احکام مناسک ادیان مختلف، حتی ادیان توحیدی، با یکدیگر، نزد عامهٔ پیروان و مؤمنان به هر یک از این ادیان، که عموماً مناسک و شعائر دینی را با جوهر دین اشتباه می‌کرده‌اند، این

باور را برمی‌انگیخته است که ادیان مزبور سخنان متفاوتی می‌گفته‌اند و به مقصدهای متفاوتی دعوت می‌کرده‌اند. اشتباه کردنِ شأنِ شعائر و مناسک دینی با جوهر دین، که نوعی مغالطه‌گونه و وجه در ساحت دینداری است، در روانشناسی و تاریخ دین به «شعائر پرستی» یا «قول به اصالت شعائر و مناسک»^۱ مشهور است و از مهمترین گره‌های روانشناختی در روانشناسی، تاریخ و فلسفه دین است. این مغالطه‌گونه و وجه در ساحت دینداری، و پاسخهای متنافر به آن، از گرایشهای مطلقاً «ظاهری» مشربانه تا قول به ضرورت «تأویلهای باطنی»، نزد حکما و متفکران متقدم مسلمان نیز مطرح و محل بحث بوده است و می‌توان در آثار هر کدام از نویسندگان و شعرا بویژه عارف مسلک‌تر ایرانی یا مسلمان، مثل محی‌الدین، مولانا و حافظ، اشارات صریحی به این مطلب یافت. باز، در بحث از فلسفه تطور، و یا اگر بتوان گفت، نوعی تکامل کما بیش تاریخی ادیان، بویژه ادیان توحیدی، می‌توان دلایلی برای توجیه یا توضیح این اختلاف تعالیم و احکام و مناسک اقامه و ارائه کرد، ولو آنکه در ساحت طبع شعائر پرست عامه پیروان این ادیان مقبول نیفتد. مقبول نیفتادن همه این ادله و براهین نزد عامه پیروان قریب به اتفاق ادیان، واضحتر و واقعی‌تر از آن است که اثبات بخواهد: کمتر دعوت دینی (اعم از الهی و غیر الهی و توحیدی یا غیر آن) ظهور کرده است که بعداً از بین رفته باشد و هنوز هم بعد از قرن‌ها، اتباع و پیروان ادیان مختلف «در کنار هم» زندگی می‌کنند و ادیان و دعوتهای ایشان همچنان، بدون تحلیل رفتن در یکدیگر، باقی و برقرار است.

در چنین زمینه‌ای، یکباره دین اسلام به عنوان دین «خاتم» و دین «اتم و اکمل» ظهور می‌کند. در جایی که صرفِ دعوتهای دینی بدون تحدی دیگر، نزد پیروان سایر ادیان، به عنوان یک امر حقانی و حقیقی، مقبول نباشد، حال دینی که مدعی «خاتمیت» دعوت دینی و اتمام و اکمال ادیان پیشین باشد، خود معلوم است. دینی که صریحاً معتقد است «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۲، «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»^۳، «وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»^۴، و «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ

1. Ritualism

۴. مائده، ۳.

۳. آل عمران، ۸۵.

۲. آل عمران، ۱۹.

صَدْرُهُ لِلْإِسْلَامِ»^۱ و... دعوت خود را ظاهر می‌کند و در پی بسط این دعوت و ابلاغ آن توسط حضرت رسول اکرم (ص) به سران کشورهای قدرتمند آن زمان، دوران «فتوحات اسلامی» آغاز می‌شود که به قول ادوارد گیبون^۲ شگفت‌انگیزترین فتوحات تاریخ بوده است. در کمتر از یک قرن از زمان حیات خود حضرت رسول (ص) در سالهای پس از هجرت^۳ تا فتح اندلس در سال ۹۲ ق^۴ و بالاخره فتح سند در سال ۹۶ ق^۵ از جنوب اروپا تا مرزهای چین تحت رایت اسلام درآمد. شاید اگر این فتوح عنوة متعاقب دعوت کسری‌ها و قیصرها نمی‌بود، انکار آن تحدیها و دعویهای خاتمیت و اتمام و اکمال در ضمیر پیروان ادیان دیگر مکتوم می‌ماند؛ اما این فتوحات از نظر پیروان ادیان و آیینهای سرزمینهای فتح‌شده به معنای استیلای یک دین و آیین بیگانه و از دست رفتن نواحی وسیعی از قلمرو همان کسری‌ها و قیصرها بود و لذا مخالفتهای آنانی را که نمی‌خواستند اسلام را بپذیرند از ضمیر به زبان و از قوه به فعل می‌آورد، در حالی که بین ادیان ابراهیمی به فرموده قرآن مجید «کلمة سوا»^۶ عئی وجود دارد که توحید و همراهی و همدلی پیروان این ادیان، بر محور آن ممکن بوده است؛ به عبارت دیگر «شباهتهای خانوادگی» این ادیان، چه در تعالیم بنیادی و چه در تطور تاریخی آنها، به هیچ وجه کمتر از وجوه اختلافی که همچنان بر آن پا می‌فشرند، نیست.^۷

با این حال، این جریانات و سپس قوت و قوام یافتن مفهوم فقهی «دارالاسلام» در مقابل «دارالکفر» یا «دارالسلم» و «دارالصالح» در مقابل «دارالحرب»، که مبتنی بر تقسیم و تمایز سیاسی-جغرافیایی جهان بر اساس دین بود، زمینه روانشناختی تعاملات

۱. انعام، ۱۲۵. ۲. ظهور و سقوط امپراتوری روم.

۳. مونس، ۱۴۰۷، ص ۱۲۵. ۴. بلاذری، ۱۳۹۸، ص ۲۳۲.

۵. طبری، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۲۹.

۶. آل عمران، ۶۴؛ خداوند در سوره فصلت (آیه ۴۳) به حضرت رسول می‌فرماید: «ما يُقَالُ لَكَ إِلا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ» و عین همین معنی در سوره بقره (آیه ۴) آمده است. مؤمنانی که این کتاب برای آنان موجب هدایت است کسانی هستند که از جمله «...یؤمنون بما أنزل آلک و ما أنزل من قبلك و بالاخره هم یوقنون».

7. Lilly, 1992, p. 115.

«غرب»، به عنوان «دارالکفر»، را با اسلام و «دارالاسلام» رقم زد.^۱ دارالاسلام شامل همه سرزمینهایی بود که دین اسلام در آنها رواج داشت و بقیه جهان «دارالکفر» تلقی می‌شد و از آنجا که سرانجام روزی دین اسلام سراسر جهان را در بر خواهد گرفت (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ)، مسلمانان شرعاً ملزمند برای بسط قلمرو اسلام و حصول به آن غایت، تلاش (یعنی جهاد) کنند؛^۲ زیرا مسلمانان حاملان پیام حقیقی خداوندند. دارالاسلام قلمرو تحقق خواست خداوند بر بسیط زمین است، حاکمان این قلمرو خلفای رسول‌الله‌اند. جامعه اسلامی تنها مأمّن حقانیت و روشنی است که گرداگرد آن را تاریکی جهل و کفر فرا گرفته است و لذا وظیفه مقدس مسلمانان همان است که این پیام حقیقی الهی را به این ظلمت‌زدگان کفر نیز برسانند^۳ و همچنان که گفته شد این نحوه احساس و تلقی اساساً طرفینی بود. بسیار قابل توجه است که این «دارالکفر» (شاید به سبب سرگردانی و بی‌وطنی یهود) اساساً شامل مسیحیت و مسیحیان می‌شد و در حالی که «نصارا» (یعنی کسانی که به تعبیر قرآن «لِتَجِدَنَّ اقربهم مودةً للذين آمنوا»)^۴ مهمترین دشمنان مسلمانان بودند، «یهود» (یعنی کسانی که به تعبیر قرآن «لِتَجِدَنَّ اشدّ الناس عداوةً للذين آمنوا»)^۵ به هر حال تا قرن‌ها عداوتی علنی و شدید با مسلمانان نشان ندادند و حتی در مقابله مسلمانان با مسیحیان، بویژه در اروپا، یار و مددکار آنان نیز بودند. درباره این مطلب و استحاله‌ای که بخصوص از قرن ۱۸ م / ۱۲ق به بعد در این زمینه رخ داد، با تفصیل بیشتری اشاره خواهیم کرد.

به هر حال، آن دعاوی و این نحوه تقسیم جهان، غرب غیر مسلمان را به تکاپو و عکس‌العمل واداشت. جنگهای صلیبی خشن‌ترین و بارزترین نمود این عکس‌العمل بود. شاید بشود گفت اوج صمیمانگی روابط مسلمانان و مسیحیان در همان سالهای نخست ظهور اسلام و در جریان هجرت عده‌ای از مسلمانان به حبشه، طی شده بود. با ناکام ماندن نهایی جنگهای صلیبی، که اوج تجلی خصومت غرب مسیحی با اسلام و مسلمانان بود، مرحله تازه و مضمّری از این خصومت پر دامنه آغاز شد که نخستین

1. Lewis, 1982, p. 60-61.

2. Idem, p. 61.

3. Idem, p. 39.

۴. مائده، ۸۲.

۵. مائده، ۸۲.